

شہرہ شیخ حسنی

جاده‌های کودکی‌مان را با زمزمه‌هایش خندیدیم و گریستیم. خاطرات کودکی چه زود و قشنگ گذشت! درست مثل شعرهایش؛ درست مثل حرف‌هایش که از لحظهٔ سبزا می‌گفت؛ از لحظه‌های زندگی، از حاصل جمع قطره‌ها که دریا می‌شد؛ از نخستین قانون بهار، از راز و نیاز کودکی باغچه... و از بوی ماه مهر؛ از بوی ماه مدرسه؛ از میان کوجهای خستگی عبورمان داد و زنگ صبح را نواخت. از یک خبر برایمان گفت، خبری که مثل خیال و خواب بود؛ خبری که می‌گفت رودی از ترانه و حماسه است دست به دست احساسش به کلاس درس اکبر لیل‌آزاد رفتیم. آن روز که معلم حاضر، غایب می‌کرد و اکبر نبود تا حاضر بگوید با پرندۀ خیال به منظومهٔ خورشید رفتیم آن روز که گفت زمین در انتظار نوری است...

خواب کودکان سنگین بود و نمی‌شنیدیم که او از طعم علف‌های سبز می‌گوید و مهمانی درختان که لباس کهنه خود را می‌دریختند و از چشم روشنی قشنگ بهار که آفتاب را به دشت هدیه داد... نمی‌شنیدیم از

یادی از زنده یاد دکتر قیصر امین پور

علی بابا جانی

زمان: پھمن ۱۳۸۰

زمان: بهمن ۱۳۸۰
پنجمین جشنواره مطبوعات کودک و نوجوان
مکان: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، خیابان
حجاب

حجاب
امروز روز سروشی‌هاست؛ سروش کودک و سروش
نوجوان، مصطفی رحماندوست. بیوک ملکی و قیصر
امین‌پور در غرفه سروش با خوانندگان مجله گرم
صحبت‌اند.

صحبت‌اند.
دکتر امین‌پور به غرفه «سلام بچه‌ها» می‌آید و حال
تحریریه سلام بچه‌ها را می‌پرسد. سبا گرامی که
خبرنگار افتخاری گل‌آقاست، از این صحنه عکس
می‌گیرد و قول می‌دهد آن را برایش می‌یاورد. آقای امین‌پور
پس از کمی صحبت و گفت‌وگو سراغ غرفه‌های دیگر
می‌رود...

زمان: آخر ۱۳۸۶

چهاردهمین نمایشگاه مطبوعات

چهاردهمین نمایشگاه مطبوعات
مکان: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، خیابان
حجاب

حجاب
یک هفته را در نمایشگاه بودم. خاطره شش سال پیش
را در ذهنم زنده می‌کنم که قیصر بزرگ، با تواضع و
قوتی‌اش غرفه به غرفه می‌رفت و به گرداندگان
غرفه دست‌مریزاد می‌گفت. حالا اگر بازیگری یا
بازیکنی بود، مردم دور‌هاش می‌کردند و چه کسی
می‌دانست قیصر کیست. این یک هفته چند نشریه را
دیدم که غرفه‌شان را به عکس این شاعر بزرگ، مزین
کرده بودند. دیگر قیصر نبود، اما عکس او داشت به ما
لبخند می‌زد. جای خالی‌اش حس می‌شد.

لیبختن می‌زد. جای خالی اش حس می‌شد. بعد از پرواز قیصر، حالا او برای خیلی‌ها شناخته شده است و آرزو دارند که کاش در موقع بودنش یک یادداشت یا یک عکس از او با او می‌گرفتند و ناگهان چه زود دیر شد.

[illegible]